

میرزا محمد ابراهیم ساغر اصفهانی

در اوایل قرن سیزدهم هجری قمری حدود سال ۱۲۲۵ در یکی از مجلات اصفهان و بقولی سده اصفهان که امروز به همایون شهزاد موسوم است از يك پدر دانشمند که اهل وعظ و منبر بود طفلی قدم بمرصه وجود نهاد که پس از چند سال یکی از شعرا و خطاطان نامی عصر خویش درآمد و از برکت طبع سرشار و قلم سحار مورد توجه بزرگان هند و ایران گردید .
این مولود میرزا محمد ابراهیم فرزند محمد اسمعیل متخلص به ساغر بود .

در پنجسالگی از نعمت پدر محروم شد و پس از اندک مدتی مادرش نیز درگذشت آنگاه یکمک همسر عم خویش در هفت سالگی به مکتب رفت و علوم متداول زمان را بیاموخت. در ۲۰ تا ۲۱ سالگی برای تکمیل علوم و دانش به عتبات عالیات و شهرهای ایران خاصه خراسان مسافرت کرد و در اثر کوشش و کار مداوم و مجالست و مصاحبت با دانشمندان و علماء ادیبی دانا و شاعری توانا از کار درآمد.

متأسفانه نامی از استادان او در آثارش مشهود نشد و نیز معلوم نیست که پیش کدام استاد مشق خط نموده قدر مسلم اینست که خط نسخ و نستعلیق را بسیار خوش می نوشت ، و در هر دو خط از اساتید زمان خویش بشمار می رفت .

«ساغر در بین ۲۵ تا ۳۰ سالگی تاهل اختیار کرد و بمناسبت آشنائی با پدرش بمصاهرت نابغه خوشنویسان نسخ مرحوم آقا غلامعلی اصفهانی درآمد. آقا غلامعلی چون خود مردی هنرمند و هنر دوست بود از تشویق و تحریض داماد خود در کسب دانش و هنر دریغ نکرد و تا حیات داشت بسا کمال بزرگواری از عائله او حمایت و سرپرستی نمود لیکن طبع بلند ساغر از این وضع راضی نبود و برای رفاه بیشتر خانواده رنج مسافرتهای پی‌درپی را بر خود هموار می‌ساخت اما چون در داخل ایران از مساعی خود طرفی نه‌بست و آنطور که میخواست توفیقی بدست نیاورد اوایل سال ۱۲۶۵ هجری قمری که چهل سال از عمرش میگذشت از راه بوشهر رهسپار دیار هندگردید و در بمبئی مورد توجه سید حسن شاه‌فرزند شاه خلیل‌الله معروف به آقاخان پیشوای فرقه اسمعیلیه قرار گرفت.

آقاخان نسبت بایرانیان عموماً و بدانشمندان و اهل ادب خصوصاً نهایت محبت و عنایت را میدول میداشت و آنان را بفراخورشان و مقام مورد انعام و اکرام قرار داد.

ساغر پنجسال در بمبئی اقامت کرد ولی باطناً از فرقت شهر و دیار و دوری اهل و عیال نگران بود و آقاخان نیز از مراجعت او ممانعت می‌کرد عاقبت با اصرار و ابرام و کسب اجازه او بایران معاودت نمود. هنگام مراجعت آقاخان علاوه بر تحف و هدایا مبلغی خطیر بساغر تقدیم کرد و تا سال ۱۳۰۰ هجری قمری که حیات داشت همه ساله مستمری برای وی میفرستاد.

ساغر در اواخر سال ۱۲۶۹ قمری یعنی چند ماه پس از درگذشت مرحوم آقا غلامعلی از طریق بوشهر بایران مراجعت کرد در برگشت کشتی آنها طوفانی شد و در آستانه غرق قرار گرفت. ساغر دست توسل بدهان اهل بیت اطهار زده و نذد و عهد کرد که اگر از مهلکه نجات یافتند کتابی در مناقب و مصائب چهارده معصوم پاک بپردازد اتفاقاً طوفان برطرف شد و پس از دو ماه رنج و مصیبت سلامت وارد بندر بوشهر شدند. ساغر پس از ورود با صفتان بعهده و نذر خود وفا کرد و کتاب معروف کنزالمصائب را که بعداً مورد گفتگو قرار خواهیم داد تألیف و جمع‌آوری نمود و نسخه آنرا نزد آقاخان فرستاد و تقاضای طبع آنرا کرد.

آقاخان ترتیب چاپ کتاب را با سرمایه خود فراهم ساخت و مبلغ یک هزار تومان بعنوان پاداش برای او با صفتان ارسال داشت. ساغر آن وجه را

سرمایه کسب و کار قرارداد و چندی به تجارت مشغول شد اما در این راه سودی نبرد و پس از تحمل زیان دست از کار کشید و از آن پس یکدل و یک جهت بتألیف و تصنیف پرداخت و گذران خود را از طریق مستمری هند و دربار ایران تأمین نمود و بقیه عمر را با آسایش و رفاه نسبی پ پایان رسانید.

تألیفات ساغر - مهمترین و مشهورترین اثر مطبوع اوست در ذکر احوال خاتم انبیاء و فاطمه زهرا علیها سلام و همه طاهرین همچنین شرح زندگی خاندان آل عبا از بدو ولادت تا شهادت و کیفیت شهادت سایر شهدا و پاره وقایع دیگر تا خروج مختار که بطریق مجالس روضه بنظم و نثر نوشته شده و از مقاتل معتبر و مشهور است قصایدی که ساغر در مدح و منقبت رسول اکرم و خاندان او سروده در پایان کتاب بعنوان خاتمه بچاپ رسیده کتاب مزبور را در سال ۱۲۷۰ که تازه از سفر هند مراجعت کرده بود شروع و در ماه صفر ۱۲۷۲ با تمام رسانید و در سال ۱۲۷۴ هجری قمری در هندوستان بزیرود طبع درآمد.

کتاب کتاب محمد ابراهیم الشهیر به آقا و مختلص بصفا قطعه ای در چگونگی تنظیم و ترقیم و طبع آن سروده که ماده تاریخ آن اینست:

بایکی گفتم بتاریخ کتاب (دلبراکنزالمصایب شد تمام)

۱۲۷۴ هجری قمری

۲- کتاب ما تم سرا - دومین اثر مهم او کتاب ما تم سراست ترجمه جلاء العیون مجلسی که ببحر فخرن الاسرار نظامی و بنا با اشاره حجة الاسلام حاجی سید اسد الله شفتی (سید ثانی) برشته نظم کشیده شده این کتاب در محرم ۱۲۸۳ آغاز و در ربیع الاول ۱۲۸۶ پایان یافته و حدود هفده هزار بیت است ساغر نسبت باین دو کتاب علاقه خاصی داشته و در نظرش بسیار ارجمند بوده است چنانکه در خاتمه آن گوید:

لاجرم این نامه به تجدید عهد باز چو طفلی بنشاندم بمهد

گرچه از آن کنز که پرداختم دهر پراز گنج گهر ساختم

هست امید اینکه مرا این نامه نیز

از نفس خواجه و اهل تمیز

بیشتر از وی بشود مشتهر

نغز تر آید بر اهل نظر

حاصل عمرم بود این دو کتاب

تا به کدامین شودم فتح باب

در مقدمه‌ای که استاد همائی بردیوان غمگین اصفهانی (برادرزاده ساغر) نوشته‌اند ترجمه جلال‌العیون مجلسی بنام سبعة ابجر یاد شده و تعداد ابیاتش هفتاد هزار بیت مذکور افتاده. - بعدها که عین کتاب بدست آمد معلوم شد که سبعة ابجر نام اثر دیگری از ساغر است که متأسفانه تاکنون بدست نیامده.

۳- دیوان اشعار - مشتمل است بر قصاید - مسمطات - ترکیبات - قطعات و رباعیات در مدح خاندان رسالت، پادشاهان وقت، علماء اعلام، وزراء و حکام بالغ بر حدود چهارده هزار بیت، نام این کتاب مکاشفات و مشاهدات است و غزلی در آن بچشم نمی‌خورد اما در مقدمه کتبخانه المصائب ساغر غزلیات خود را بنام مشاهدات موصوف نموده، حال معلوم نیست که آیا غزلیات دیگری بنام مشاهدات دارد یا قصد او تغزلاتی است که در دیوان اشعارش مسطور است.

۴- پارسی نامه - رساله‌ایست به نثر در دستور زبان فارسی که قواعد صرف و نحو را در دو قسمت به رشته تحریر در آورده و بنا بر خواهش فرزندان خودش میرزا اسمعیل دردی بهندوستان فرستاده است، هر چند در تنظیم آن از صرف و نحو عربی پیروی شده اما از این که در یکصد سال پیش با عدم وسایل دست یابندگان زده حائز کمال اهمیت است.

تاریخ کتابت ربیع الثانی ۱۲۹۲ هجری قمری است.

۵- تحفة الحسینیة :

مشتمل بر ۱۲۸ غزل بعد دنام حسین (ع) که از سعدی، حافظ، مجمر و نشاط و عاشق اصفهانی تضمین نموده در مرثیاتی اهل بیت اطهار، تاریخ کتابت ربیع الاول ۱۲۹۸ هجری قمری و بدستور یکی از اکابر زمان سروده اما نام او ذکر نشده است.

۶- توحید نامه - حاوی غزلیاتی است در توحید و خدا شناسی و معانی مشابه دیگر، تعداد ابیات آن حدود ۳۳۰۰ بیت و در تاریخ ۱۳۰۰ هجری (دو سال قبل از فوت) کتابت شده است.

۷- مزخرف نامه مشتمل است بر پنجاه فصل و یک خاتمه که در هر فصلی حکایتی بنظم و نثر بیان داشته و عباراتی جد و هزل بهم آمیخته است، گر چه

از نظر ادبی چندان ارزشی ندارد اما در تلو آن دستورات اخلاقی و بعضی وقایع تاریخی و شرح ملاقاتهایی که با بعضی شعراء و دانشمندان نموده ذکر شده که خالی از فایده نیست.

ساغر این کتاب را در ۱۳۰۱ یعنی یکسال پیش از وفات نوشته و چون تألیف چنان کتابی در سن پیری مقضی نبوده بمعاذیر موجهی اشاره کرده و با لحنی شیرین و عباراتی نمکین معذرت خواسته است.

ممدوحین ساغر

ساغر از جمله شعرائی است که قسمت اعظم آثارش نظماً و نثرأ (چنانکه گفتیم) در مدح و منقبت خاندان پیغمبر اکرم و ذکر مصائب آنها دور میزند و در مدایح و مرانی او حسن عقیدت و خلوص نیت وی بخوبی واضح و آشکار است اما بنا به مقتضیات زمان و جهات دیگر از پادشاهان و امراء وقت، حکام و وزراء و ولایت عهد خویش مدایحی ساخته و پرداخته که از لحاظ کمیت يك دهم کلیه آثار اوست و اگر از لحاظ ادبی ارزش زیادی نداشته باشد از جهت تاریخی مهم است.

برای اجتناب از تطویل از ذکر اسامی ممدوحان او خودداری میکنیم ولی دو نکته قابل ذکر است اول این که بر خلاف غالب معاصرانش در مدح این و آن رعایت اعتدال را کرده و هر کس را بفراخور مقام و منزلت و به نسبت اکرام و انعامی که در حق وی مرعی و مجری میداشته اند ستوده و با گریز به سمتی ممدوح خود (از ائمه طاهرين) چکامه را پایان میرساند. نکته دوم با صلوات و آفری که از ممدوحان خود دریافت میکرده طبع بلندش از مدیحه گوئی آنان باطناً ملول بوده و از مسافرتهای متوالی بشهرهای ایران و هند صریحاً ابراز نگرانی می کند و بیاد شهر و دیار و اهل و عیال بدین گونه شکایت دارد :

که به آذربایجان بودم گهی زی پارس فرد
که به یزد و که به کرمان که بکاشان میبرند
گسار مانند اسیران تثار و زنگبار
دست بسته چون خورآسان در خراسان میبرند
گاه رخت و تخم از ایران بتوران می کشند
گاه دیگر بارم از توران به ایران می برند

اینکم در ساحت هندوستان آورده اند
تا کجا بازم از این بیغوله سامان می برند
یاد بدرد دیار و یارم اندر هر دیار
خون دل بر جای اشک از چشم گریان میبرند
خود تو میدانی که بر هر کس وطن چون جنت است
خاصه اصفهان که بی آنم بزندان می برند
و در جای دیگر گوید:

من که سر کبر به گردون فرود
می به نیاوردم و عادت نبود
در بر دو نان ز برای دو نان
رفتیم و پیوسته شدم مدح خوان
مجد و مناعت همه از یاد رفت
صبر و قناعت همه بر باد رفت

معاصران و معاصران ساغر

از شعرای نامی قرن سیزدهم که ساغر با آنها مکاتبه و معاشرت داشته عبارتند از مرحوم وصال و قآنی شیرازی یغمای جندقی، شهاب و سروش اصفهانی و محمودخان ملک الشعراء کاشانی و از بین آنها با قآنی بیش از دیگران ارتباط داشته (حکایاتی در باب ملاقات او با قآنی در اصفهان نقل شده که مجال بحث آنها نیست) و در مقام شاعری او را استاد خویش نامیده است. از جمله در قصیده بمدح میر محمد مهدی امام جمعه تهران چنین فرماید:

ای آنکه چون تو کس نتواند ادراک کرد فهم سخنود
جز پاک او ستادم کآمد از خیل شاعران همه برتر
قآنی آن که شیرین نظمش بر هم شکست قیمت شکر
دیگر کسی نگوید چون من این گونه شعر در همه کشور
شعرای بزرگ دیگر که از معاصران او بشمار میروند به ترتیب تاریخ
وفات عبارتند از:

میرزا عبدالله سرگشته که تخلص دیگرش اشتها است متوفی ۱۲۸۹
همای شیرازی ۱۲۹۰ آشفته ۱۳۰۲ مسکین اصفهانی ۱۳۰۳ میرزا علیرضا
پرتو خطاط قلم‌نسخ ۱۳۰۴ میرزا عبدالرحیم افسر خوشنویس نستعلیق ۱۳۰۵
و میرزا محمد حسین عنقا فرزند ارشد همای شیرازی متوفی ۱۳۰۸ هجری

قمری و جمعی دیگر:

سبک شاعری ساغر مجموع آثار او آنچه تا حال بدست آمده از نظم و نثر بحدود یکصد هزار بیت می‌رسد. وی در انواع شعر طبع آزمایی نموده ولی قدرت او در قصیده سرائی بیشتر است و باید او را شاعری قصیده سرا نامید. وی از پیروان سبکی است که در اواخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم که دوره بازگشت ادبی محسوب می‌شود بوجود آمد. در اواخر عهد زندیه معدودی از شعرای اصفهان بر رهبری مشتاق اصفهانی نهضت جدیدی در شعر فارسی پدید آوردند که ثمره آن در زمان قاجاریه بظهور پیوست و گویندگانی همچون فتحعلی خان صبای کاشانی مجد و سروش و شهاب اصفهانی وصال و قانلی شیرازی و دهه‌اتن دیگری به تجدید سبک کهن پرداخته و به تقلید آنان آثاری ارزنده بوجود آوردند و آذامیزش سبک عراقی و خراسانی شیوه تازه‌ئی ظهور کرد که چون منشاء آن اصفهان بوده باید آنرا سبک اصفهانی نامید. ساغر مانند غالب شعرای چکامه ساز معاصر خود آثار شعرای متقدم را سرمشق قرار داده و از روش آنها پیروی کرده است مثلاً در قصیده مدحیه ذیل به منوچهری اقتدا کرده:

اکنون که جهان را طرب از سبزه و آب است
هنگامه نگهدار که هنگام شراب است
ای ترک بده باده که آبادی عیشم
دیر یست که از بارش اندوه خراب است

و باز باقتضای منوچهری در مذمت هندوستان سروده:

فغان از این جزیره و هوای او
امان از این حضیره و گیای او
سموم اگر ندیده‌ئی نسیم آن
و با اگر ندیده‌ای هوای او
ز بیم بوم این سرا و ناله اش
به جان شدم فغان ز ماجرای او
هزار کوه غم مرا فزوده شد
از این غراب شوم و وای وای او
در قصیده خزانیه ذیل از انوری پیروی میکند:

ریزان چونند باد خزان برگه رزان را
 رونق شکند کار گه رنگرزان را
 بهرام هوا بر رخ خرداد کشد تیر
 سازد چو مکان بهمن خود برج کمان را
 برنده تر از خنجر پولاد شود باد
 آندم که بیخ ازهم شکند سنگ فسان را
 تا باز کند خدمت پارینه بهمن

چرخ از کمر رستم بسته است میان را
 ساغر در استخدام کلمات بسبب تبحری که در زبان فارسی و عربی داشته
 بسیار نیرومند و تواناست و در ایراد تشبیهات و کنایات و بکار بردن صنایع
 لفظی و معنوی قدرتی از خود نشان میدهد. غالب قصایدش دارای حسن مطلع
 و حسن ختام است و کمتر چکامه‌ای دیده شده که از این صنعت عاری باشد. با اینکه از
 سنن قدیم شعرا در باب دال و ذال و معروف و مجهول اطلاع کامل داشته معهذا
 رعایت آنرا نه تنها واجب نشمرده بلکه یکنوع تکلف و تمقید میدانسته است از
 جمله در قصیده ذیل گوید:

در این قصیده قوافی درست نیست اگر
 زبان به بندندیمان شنت و تهدید
 بدال و ذال مرا اعتنا نبوده و نیست
 که هوش و نورود زیر بار این تقلید
 بهر زمان که کسی راست اصطلاح رواست
 هزار بار من این نکته کرده‌ام تمهید
 مرا چه کار که یای نوید مجهول است
 و یا پسند و معروف هست یای خلیل
 نظر بحسن معانی است نه رعایت لفظ

هنر بگفت بلیغ است نه بیان نشید
 گاهی نیز عدم رعایت این دستور را معذرت خواسته چنانکه در این
 قصیده که بمدح شاهزاده علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه سروده چنین
 گوید :

دقیقه پا با ذال بسته ام گر دال
 عجب میاور و با قافیت مکیر ایراد

به آن خدای که هر قافیت از اوست پدید
که شوق بزم توام قافیت ببرد از یاد

همسر و بازماندگان ساغر

بطوریکه در طی سطور قبل گفتیم ساغر بدامادی مرحوم آقا غلامعلی خوشنویس مفتخر شد و چنانکه از آثارش روشن است علاقه وافری بدو داشته و در سفر و حضر همتش مصروف آن بوده که وسیله آسایش وی را فراهم سازد ازینرو در پرورش فرزندان خود اهتمامی تمام داشت و چون شوهرش غالباً در سفر بود علاوه بر مادری پدري هم میکرد . وی چهار سال قبل از فوت ساغر (بسال ۱۲۹۸ هجری قمری) بدرود حیات گفت و ساغر را با مرگ خویش سوگوار نمود .

ساغر در رثای او اشعار بسیاری سروده که فقط به چهار بیت زیر اکتفا می شود :

گشته است تا جدا ز بر من قرین من
روز و شب است غمه و غم همنشین من
تا چند در و ثاق نشینم ز جفت طاق
گردون چه خواهد از دل اندوهگین من
پنجم خیال خام بعیش علی الدوام
پنداشتم که اوست هماره قرین من
از من برید ناگه و پیوند خار شد
شاخ گلی که بود امان و امین من

از ساغر دو دختر و چهار پسر بوجود آمد. اکبر و افضل اولاد ذکورش میرزا اسمعیل متخلص به دردی است که در جوانی بهندوستان رفت و همانجا توطن اختیار کرد (شرح زندگی او محتاج به مقاله جداگانه است) وی در کمالات صوری و معنوی نعم الخلف آن سلف بشمار میرود و ساغر را غزلی است در فراق او که چند بیت آن ذیل نقل میشود:

تا بدل داغ فراق روی اسمعیل دارم
از مژه جاری ز خون دل فرات و نیل دارم

دفتن او را بهندوستان چو یاد آرم تو گوئی
جم و جان را پایمال پای اسب و پیل دارم

شانزده سال است که اندر اینم و فرقت دچارم

من که پیشم ساعتی سالی است بس تعجیل دارم

راه تدبیر است مسدود از در تقدیر ساغر

به که امر خود بتسلیم و رضا تحویل دارم

دومین و سومین فرزندش بترتیب سن عبارتند از حاجی میرزا علی و میرزا جعفر که متأسفانه از زندگی آنها اطلاعی در دست نگارنده نیست جز اینکه حاج میرزا علی نوازنده سنتور (آما تور) بوده و بدین جهت ساغر از وی رضایت نداشت زیرا باشئونات مذهبی او که در ردیف دانشمندان و علماء محسوب میشد کاملاً متباین بوده است.

میرزا جعفر متخلص به ظفر، با این که بعضی از تألیفات پدر بخط اوست و میتوان گفت عهده دار کتابت آثار ساغر بوده مع هذا بر نگارنده معلوم نیست که سبب ناراضی بودن وی چه بوده است (توقع بیش از حد پدر یا نافرمانی پدر) از او شعری تا حال بدست نیامده. (۱)

چهارمین و آخرین فرزندش میرزا غلامعلی نام داشت، او در کمالات صوری و معنوی نعم الخلف آن سلف بود و در حساب سیاق و منشآت و خط شکسته از نامداران عهد خود بشمار میرفت، خط نسخ را نزد میرزا عاقرضا پرتو و سید محمد بقا تعلیم گرفت، قطعاتی که بخط او در تملک نگارنده است با بعضی از خطوط استادان او مشتبّه میشود، وی از سایر فنون و علوم روز بهره کافی داشت و در دستگاه ظل السلطان بشغل استیفا مشغول بود و ازین راه امرار معاش مینمود.

پایان حیات ساغر — مرحوم ساغر در طول عمر ۷۷ ساله خود همه جا و نزد همه کس معزز و محترم بود اما از زندگی خویش چندان رضایت نداشته و این بدان جهت است که از کودکی بدون سرپرست بوده و برای کسب تحصیل و علوم صدمات بسیار دیده و بمنظور رفاه و آسایش بیشتر عاقله خود رنج مسافرتهای پی در پی را بر خویش هموار ساخته است.

بدیهی است این فعالیتها و جنب و جوشها و شیب فرازهایی که دیده او را ضعیف و ناتوان نموده از طرف دیگر فراق فرزند دلپندش دردی و نافرمانی دو فرزند دیگر و ابتلاء بدرد پا و کمر در سالهای آخر عمر او را بکلی فلج

۱- در دیوان ساغر اشعاری بچشم می خورد که بر ناراضی او دلالت دارد اما عاقبت از خطای آنان در گذشته و قطعه ای در این باب سروده که از درج آن خودداری میشود.

میکنند ، بنحوی که حرکت از برای وی متمسک و غیر مقدور می‌شود عاقبت در سال ۱۳۰۲ هجری قمری جان بجان آفرین تسلیم کرد و مرغ روحش بشاخسار جنان پرواز نمود رحمه الله علیه رحمه واسمه . جسد پاکش در قبرستان تخت پولاد اصفهان در تکیه مخروبه‌ئی در امتداد تکیه ملک با اندک مسافتی از قبر فاضل هندی (صاحب کشف اللثام متوفی ۱۱۳۷ ق) بخاک سپرده شد ، تاریخ فوتش را میرزا محمد مانی اصفهانی سروده و بر لوح مزارش منقور است :

مست صهبای سعادت ساغر آنک

جامها از باده وحدت زده

وقت رحلت گفت با ساقی عشق

از پی تاریخ (يك ساغر بده)

۱۳۰۲ هجری قمری

محل دفن ساغر امروز بصورت مخروبه‌ئی درآمده و فقط سنگی از او برجاست که در اثر باد و باران لطمه دیده و دیری نخواهد پایید که آنهم از بین برود.

بسیار بجاست در این زمان که احیای نام شعرا و بزرگان جزو برنامه انجمن آثار ملی است اولیای امور درصدد مرمت و تعمیر مزار ساغر برآیند که از این صورت ناهنجار بیرون آمده و بیش ازین دستخوش خرابی و ویرانی نشود .

نمونه آثار ساغر مطالعات زنجی

اکنون که از سرگذشت و احوال ساغر ، مسافرت‌ها ، ممدوحان ، معاصران با زماندگان و تألیفات او تا حدی که مقدور بود بیان داشتم بجاست که از اشعار او (قصاید و غزلیات) نیز نمونه‌ئی بیاورم ، جا داشت که نمونه آثارش ذیل عنوان سبک شاعری مذکور افتد اما در این جا بعنوان حسن ختام از پاره‌ئی قصاید و غزلیاتش بی‌تی چند نقل میکنم و یادآور میشوم که از شاعری چون ساغر که به فراوانی شعر موصوف است برگزیدن نمونه نه تنها مشکل است بلکه شاید آئینه تمام نمای قدرت کلام و نیروی سخن او نباشد .

از تمزلات او خطاب بچشم معشوق:

ای چشم دلبر من آهوی شیرگیری

هم در بر کمائی هم برکنار تیری

هم بر عذار جانان سیمین سریر شاهی
 هم در نظامش گان مشکین سلب امیری
 که جلوه گریس روی که پویه و ربماهی
 که شسته بر پر ندی که خفته بر حریری
 گاهی ز تاب باده يك آسمان شراری
 گاهی ز فوج غمزه يك اصفهان شریری
 در مکتب سیاست يك ناحیت ادیبی
 در دفتر ریاست يك مملکت دبیری
 در ملك کینه جوئی کیهان خدا خدیوی
 در شهر کینه خواهی کشور خردو زیری
 با مهر هم رکابی با ماه هم عنانی
 با مشک هم فراشی با مار هم سیری
 باستقبال قصیدهٔ خلاق المعانی چکامه‌ای با ردیف اسب مشتمل بر ۴۳
 بیت پرداخته که آیات زیر نقل میشود:
 چون راند ترك روز سوی کوهسار اسب
 یکباره ماند فارس شب راز کار اسب
 در مرتع سپهر بتك شد غزال مهر
 چونانکه در چمن ز نشاط بهار اسب
 بر جای قیر ریخت تبا شیر صبح شیر
 بیرون کشید مهر چون این تیره غار اسب
 شد صبح و دم گرگ بر افراخت چرخ و تاخت
 زی شیر و گاو و بره خورد از هر کنار اسب
 بر تاخت یکه تاز فلک یعنی آفتاب
 بر خیل اختران زمین و یسار اسب
 چونانکه تاخت بر سر کفار ، بو تراب
 هنگام فتح خیبر با ذوالفقار اسب
 از قصاید مصنوع او یکی قصیده‌ایست که با صنعت طرد العکس بمدح خامس
 آلعبا پرداخته:
 زد نفس صبحدم بر سر عالم علم
 بر سر عالم علم زد نفس صبحدم
 از پی رفع الم صبح سعادت دمید

صبح سعادت دمید از پی رفع الم
روز چورومی صنم پرده ز رخ بر فکند
پرده زرخ بر فکند روزچو رومی صنم
از در کان کرم کرده طلوع آفتاب
کرده طلوع آفتاب از درکان کسرم
مایه شادی و غم شاه شهیدان حسین
شاه شهیدان حسین مایه شادی و غم
میر مسلاک حشم باعث ایجاد کل
باعث ایجاد کل میر ملامک حشم
در دیوان اوقصایدی در ترک و تجرید و پند و موعظه و مطالب عرفانی از
ایسن قبیل بسیار دیده میشود ، در این جا بیتی چند بعنوان نمونه نقل
میشود :

چند باید در جهان خود را پریشان داشتن
وز برای یکدو نمان منت زد و نان داشتن
چند بر جدی و جدی باید دل اندر چرخ حرص
چون بنات النعش سرگردان و حیران داشتن
چون هما بکشای پرزی بوم عنقلانه چند
جذدوش خواهی درین ویرانه ایوان داشتن
عمر گیتی را نهایت چون بدایت پایه نیست
هوش ور را دیده می باید پایان داشتن
با وجود تیر باران حوادث حزم نیست
پشت بر لشکر نکردن رو بمیدان داشتن
کافری تاکی ز کثرت زی در وحدت گرای
جای یزدان نامسلمانی است شیطان داشتن
با بهشت آستان راستان و راستین
خیره باید تن چرا در تیره زندان داشتن
عقل شیشه است و هوا نفس سندان است و پتک
جهل باشد شیشه زیر پتک و سندان داشتن
در چکامه زیر که نام طلوعیه بمدح ممدوحی ساخته باقتفای خاقانی
چنین گوید:

صیح چو زد به تیغ که پرچم شاه خاوری
 ریخت گهر ز اختران حقه چرخ چنبری
 بر سر هرتل و قلل ریخت ستاره چون طلل (۱)
 مهر چوبست بر جیب آئینه سکندری
 بسکه در آب روشنی بسکه بخاک خرمی
 خاک نموده کوثری آب نموده آذری
 و نیز در چکامه ذیل که بر آمدن آفتاب را توصیف نموده قدرت بیان و انسجام
 کلامش سخت پدیدار است: .
 صیح است ساقی خیز زده جام شراب خلتری
 تا آتش از شادی زخم در این تل خاکستری
 ای کز شکنج طره‌ات طعنه به مشک تبتی
 وی کز نهال قامت خنده بسر و کشمری
 ز آن خشتری باده کهن گافزون کند جان در بدن
 پرتو بمالم در فکن چونانکه مهر خاوری
 ای فتنه آخر زمان جامی بده جانی ستان
 کاید همی فتنه عیان از دور چرخ چنبری
 دست تو و جام شراب این آسمان آن آفتاب
 اشک من و عکست در آب این آینه آن یک پری
 ای روی تو با موی تو خورشید و آبر بهمنی
 وی موی تو بر روی توهند و فرش عبقری
 با چشم فنان ساحری بازلف پیچان کافری
 الحق چونیکو بنگری هم کافری هم ساحری
 در دیوان او مستطاب و ترکیب بندهائی بچشم میخورد که از نظر تطویل
 و اطناب درج نمونه در این جا مقرون بصواب نیست لذا به نقل غزلیاتی چند
 پرداخته و به گفتار خود پایان میدهم:
 از آن شراب که خورده‌ام از سبوی است
 مسلم است که از خاک سر بر آدم مست

ز فرط نور که را تاب دیدن رخ اوست ؟
 بحیرتم که نقاب از چه رو بروی به بست
 غبار غم ز جهان و جهانیان بر خاست
 از آن زمان که غبار خطت بروی نشست
 سنان غمزه خونریز دلستان ساغر
 هزار بار تنم بیش تر ز تیغ بخت
 یسار کسی نمی‌کنم تا بخیال من توئی
 آب حضر نمی‌خورم تا که زلال من توئی
 از خود و غیر غافلم تا تو بخاطر اندری
 وز مه و مهر فارغم تا که هلال من توئی
 قطع نظر نمی‌کنم تا تو مشاهدی مرا
 ترک غزل نمی‌کنم تا که غزال من توئی
 روی سئوال نیستم بر همه بندگان حق
 کز همه بندگان حق روی سئوال من توئی
 ساغر از رهی بگو پیر و دلیل راه را
 ای که مرتبی از همه گونه کمال من توئی
 باک ندارم از گنه هر چه بود بحشر اگر
 واسطه درگذشتن وز رو و وبال من توئی
 غزل ذیل را در وصف برادرزاده خود مسماة به مریم سروده
 است :

گل مریم بیرویم من چون خار است
 مریم آن است که عیسی دم و گل رخسار است
 ناقص از تنگ دهانش سخن آید بیرون
 بی دهان را بلی اکمال سخن دشوار است
 بجز از لعل لبانش که شکر یارد و قند
 تا کنون غنچه که دیده است که شکر بار است
 با همه سادگی و کودکی و نادانی
 عجب این است که چون طره خود طر اداست
 نمکین طامتش از کام جهان تلخی کاست
 بسکه شنکولی و شیدای و شیرین کار است

ساغر از پیران کردار جوانان زشت است

ویژه پیری که از او پیر و جوان بیزار است

غزلیات یاد شده بالا توحیدنامه او برگزیده شد و تصور می‌رود که از همین نمونه‌ها طرزغزل سرائی او بدست آید :

چنانکه گفتیم ساغر در نشر نیز دست داشته و سبک نوشته‌های او نمونه کامل نشردوره قاجار و تخیلی است از سبک قائم مقام و نشاط ، اکنون سطوری چند از نوشته‌های او را ذیلادرج می‌کنیم:

مخض نماند که پس از استماع واقعه و قارضه پرهامله و حادثه و داهیه پرهامله رحلت دهشت آیت خداوند نعمت بندگان اقدس اشرف مینومکان... که ابدأ روح پر فتوحش در روضات چنان به پرواز و بشریف شریف رحمت یزدان سرافراز و با اجداد طاهرین سلام الله علیهم اجمعین انباز یاد رهی را حالتی دست داد و ملالتی رخ نمود که بیم هلاکت و خطر فلاکت و جنون بود و بگمان آنکه مراهم از تقضی بمروور مزبور اطلاعی هست جناب جلالتماب بنالت اکتساب والاشان آقا صاحب دیوان زید مجده الاعلی بیگمان و ناگهان ابر از آن راز نمود به محض خیر چنان از خود بی‌خبر و بیگانه شدم که دیوانه شدم حال بدستی حال مشوش است که گوئی تعلم در آتش است چندانم حواس مختل و قیاس مهمل ماند که صاحب مضطرب و منقلب گردید و از گفته نادم گشت و در صدد تسلیت بر آمد و در مصابرت سمی جمیل و توجهی جزیل فرمود ولی انصاف داد که حق داری که تاب بردباری و قرار این مصیبت نداری چه آنچه آن بزرگ مرد در تشویق و تربیت تو کرد تا بحدی که مقصود دوست و محسود دشمن شدی هیچ پدری در حق پسری نکرده رحمة اله علیه تامر خیالم را از شدت آن آفت وحدت آن کلفت آسوده و منصرف سازد و بفکری دیگر اندازد در غیاب بیعضی از اجلاء و اختلاء روحانی رسانده بود که بتدبیر عملی بشغلی که رفع دل مشغولی بشود بازش دارد که اگر بدین حالت ماند خطر جان است یا اثر جنون اگر چه تلقین این تنمیق بنظر ارباب تحقیق در این و هنگام مقتضی حال و حالت مهجور نبود ولی بابرام و اصرار احباب و صوابدید اصحاب مجبور بتألیف این رساله شد و وسیله کمی در دفع غصه آن قصه پدید آمد.

نگارش این معذرت ازین بابت شد که دقیقه یا بانم خرده در تلفیق این

تنمیق نگیرند